



دکتر فریدون سیامک‌نژاد

#### مقدمه

صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم که هر کدام می‌تواند برای انسان خاطره‌انگیز باشد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سوار وسیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسی می‌شویم تا زمانی که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیم و حرف‌هایی می‌شنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشد. یا خاطره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احياناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسان‌ها، و مردمی که برای کارشان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسیم به این که داروخانه از جمله مکان‌هایی است که کار کردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یکی از کاسب‌های محل سلام و علیکی کرد و در حالی که با دستش اشاره می‌کرد سؤال کرد که: آقای دکتر فتق‌بند دارید؟

### یادداشت ۳

تلفن که زنگ زد، تکنیسین داروخانه گوشی را برداشت و جواب سلام آن طرف خط را داد و اشاره به من کرد که: آقای دکتر با شما کار دارند. گوشی را که گرفتم، از آن طرف خط خانمی پرسید: آقای دکتر من واکسن آنفلوآنزا از داروخانه گرفتم و چون نمی‌خواستم همان موقع تزریق کنم آن را با بقیه داروها داخل کابینت آسپزخانه کنار قرص‌های مصرفی‌ام قرار دادم. می‌خواستم بدانم که آیا می‌توانم آن را حالا تزریق کنم؟ به شوخی به ایشان گفتم: آن واکسن را می‌توانید به همان کابینت آسپزخانه تزریق کنید! البته بلافاصله جدی شدم و گفتم: واکسن آنفلوآنزا و اصولاً تمام داروهای اینچینی باید تا زمان تزریق در یخچال باشند. آن واکسن داخل کابینت را هم یواشکی که کسی نبیند داخل سطل آشغال بیندازید!

### یادداشت ۴

دستش را که نشانم داد، دیدم بدجوری باد کرده است. سؤال کردم که چه شده؟ پاسخ داد: رفته بودیم باغ یکی از دوستان، موقع ناهار خوردن زنبوری آمد و روی دستم نشست و این طوری مرا نیش زد.

### یادداشت ۱

اگر بگوییم که صنعت داروسازی ایران در بعد از انقلاب، از دیگر صنایع رشد بیشتری داشته و کیفیت داروهای تولید داخل چیزی از داروهای خارجی کم ندارد، سخنی به گزاف نگفته‌ام.

ولی نمی‌دانم که این تخم لق را چه کسی در دهان بعضی‌ها انداخته که وقتی به داروخانه مراجعه می‌کنند، نام هر دارویی را که می‌برند، بلافاصله می‌گویند: لطفاً خارجی‌اش را بدهید. توجه هم ندارند که خیلی از داروها اصولاً خارجی نداشته و ندارند. یعنی هیچ وقت نوع خارجی آن‌ها در بازار دارویی ایران نبوده و تولید داخل آن‌ها مسأله بیماران را حل کرده است.

علاوه بر این که وزارت بهداشت در تغییر این نگرش بایستی تلاش کند، پزشکان و داروسازان نیز در این راه نقش اساسی و کلیدی دارند. این را هم باید اضافه کنم که اعتماد مریض به پزشک و داروساز خود، می‌تواند در این تغییر فرهنگ رل زیربنایی بازی کند.

### یادداشت ۲

خیلی‌ها وقتی به داروخانه مراجعه می‌کنند، همراه با درخواست دارو، معمولاً با دست محل دردشان را البته ناخودآگاه نشان می‌دهند. مثلاً اگر داروی گلودرد می‌خواهند با دست گلوی خود را نشان می‌دهند، و اگر دارو برای سردردشان بخواهند معمولاً با دست سر خود را نشانه می‌روند. از پیاده‌رو داشتیم به طرف داروخانه می‌رفتم که

یک پماد برای برطرف شدن التهاب دستش دادم و تعدادی قرص آنتی‌هیستامین برای جلوگیری از حساسیت ناشی از نیش زنبور. وقتی داشت داروخانه را ترک می‌کرد خطابش کردم و به شوخی گفتم: خیلی شانس آوردی! پرسید: چه طور مگر؟ جواب دادم: اگر زنبوره همراه با نیش زدن دست شما، خودش هم نیشش را باز کرده بود، دیگر این دست برایت دست نمی‌شد!

### یادداشت ۵

یکی از برندهای مربوط به شامپوهای با پایه گیاهی، برندی است با نام «سینره». جوان نسبتاً رشیدی وارد داروخانه شد و گفت: آقای دکتر. لطفاً یک عدد «سی‌رینهد»! می‌خوام. سؤال کردم: جوان. این که گفתי چی هست؟ با دست اشاره‌ای به قفسه شامپوهای داروخانه کرد و گفت: از آن‌ها می‌خوام. جهت انگشت سبابه‌اش را دنبال کردم و روی قفسه به واریسی مشغول شدم که یکباره گفت: خودشه. وقتی شامپوی مربوطه را برداشتم و تأییدش را هم از جوان گرفتم، تازه فهمیدم که شامپوی جوانه گندم «سینره» می‌خواهد.

### یادداشت ۶

مسأله پول خرد ظاهراً برای تمام حرفه‌هایی که به طور مستقیم با مردم سر و کار دارند، مشکل است. معمولاً کنار صندوق به فراخور کار و حرفه

چیزهایی گذاشته می‌شود که هم کار پول خرد را بکند، و هم کار مردم را راه بیاندازد. دارویش را که دادم، قیمتش را هم که گفتم دست کرد توی جیبش و یک اسکناس ده هزار تومانی درآورد و بسویم دراز کرد. باقی پول را به ایشان برگرداندم و به جای پول خرد، دو عدد چسب زخم به سویش دراز کردم. چسب زخم‌ها را گرفت و خطاب به من گفت: شما هم فهمیدید؟

پرسیدم: چی رو؟

پاسخ داد: این که ما خیلی زخم خورده‌ایم که شما هم به ما چسب زخم دادی!؟

### یادداشت ۷

در حالی که دستور داروهایش را می‌نوشتم متوجه بودم که دارد با چشم داروخانه را واریسی می‌کند. کارم که تمام شد، داروهایش را تحویل دادم و قبل از این که از داوخانه خارج شود، مرا مورد خطاب قرار داد و گفت: آقای دکتر، می‌توانم سؤالی بپرسم؟ با سر تأیید کردم. خانم نسبتاً جوانی بود و سؤال کرد:

چرا با توجه به این لوسترهای شیک که در داروخانه نصب کرده‌اید و می‌توانم بگویم که تقریباً پدیده نادری در داروخانه است، از لامپ کم‌مصرف استفاده نمی‌کنید؟

پاسخ دادم: یک آسیب‌شناس اجتماعی و متخصص علوم رفتاری می‌گوید: «لامپ‌های کم‌مصرف علاوه بر مشکلات فنی

## یادداشت ۸

مجسمه بُز بالدار، مجسمه‌ای برنزی مربوط به دوره هخامنشی است که در بخش مربوط به ایران «موزه لوور پاریس» نگهداری می‌شود. کارخانه داروسازی آریا برای نشان دادن علاقه شدید سرمایه‌گذارانش به ایران و ایرانی، از مجسمه بُز بالدار به عنوان آرم شرکت استفاده کرده است. خانم نسبتاً مسنی، کیسه داروهایش را روی پیش‌خوان داروخانه خالی کرد و گفت: از هر کدام از داروها دو برگ بدهید. بلافاصله هم ادامه داد که: داروی فشار خونم از آن «بُزی»‌ها باشد!

اول متوجه حرفش نشدم. کمی که دقت کردم فهمیدم قرص آملودیپین کارخانه داروسازی آریا می‌خواهد.

مانند تأخیر در روشن شدن بعد از زدن کلید، انتشار گاز گلخانه‌ای، کاهش قدرت نوردهی با گذشت زمان، ایجاد رنگ‌پریدگی در وسایلی که حساس به اشعه UV هستند مثل پارچه، فرش، پرده و... برای سلامتی انسان‌ها به دلیل انتشار اشعه ماورای بنفش، عوارض روحی و روانی ایجاد می‌کنند. این آسیب‌شناس اجتماعی و متخصص علوم رفتاری ادامه داده که عوارض روحی و روانی لامپ‌های کم‌مصرف عبارتند از: «افسردگی، احساس خستگی و همچنین به خاطر کاهش ملاتونین، باعث بروز سرطان‌های سینه و پروستات می‌شود».

خانم لیخندی زد و گفت: آقای دکتر، کلاس جالبی بود! پاسخ دادم: ببخشید اگر سرتان را درد آورد. نمی‌خواستم کلاس بگذارم. هشدار را که یکی از سایت‌های خبری عنوان کرده بود را عیناً برایتان خواندم.

